

بینش تاریخ‌نگارانه ابوالقاسم عبدالله کاشانی با تأکید بر رویکرد

اعتقادی وی

سید ابوالفضل رضوی*

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

حمید آزاد

دانشجوی دکترای رشته تاریخ دانشگاه تهران

(از ص ۵۹ تا ۷۸)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۸/۳۰، تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۰۷

چکیده

نوشتار حاضر با هدف نشان‌دادن تأثیر فضای نوظهور پس از سقوط خلافت عباسی و دوره حاکمیت ایلخانان، بر بینش تاریخ‌نگارانه ابوالقاسم کاشانی، مورخ شیعه‌مذهب این عهد، در پی پاسخ‌گویی به این سؤال است که رویکرد اسلامی و نگرش شیعی کاشانی بر بینش تاریخ‌نگارانه وی چه تأثیری داشته است. در این جهت، به نظر می‌رسد کاشانی از سر دقت، مدارا، واقع‌نگری و بعضاً مصلحت‌اندیشی با مسائل مهم و مورد اختلاف تاریخ اسلام برخورد کرده و به‌عنوان مورخی آگاه به زمان، رویکردی متفاوت از بی‌طرفی تا جهت‌گیری منطقی را در پیش گرفته است. در حالی که کاشانی پیوسته از وجاهت عقیدتی و جایگاه سیاسی تشیع دفاع می‌کند، اما تعصب نمی‌ورزد و در صدد جهت‌گیری علیه پیروان سنت بر نمی‌آید. این مقاله، با در نظر داشتن چگونگی دفاع از تشیع در پرتو فضای گفتمانی عهد ایلخانان، بینش تاریخ‌نگارانه کاشانی را در دو مبحث مرتبط به هم، یکی با عنوان مسائل مهم مورد اهتمام کاشانی در بررسی تاریخ اسلام و دیگری آسیب‌شناسی تفرقه امت اسلامی، بررسی خواهد نمود.

واژه‌های کلیدی: ابوالقاسم کاشانی، تاریخ‌نگاری، رویکرد اعتقادی، تشیع، عصر ایلخانان

* نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول مقاله: Razavi_edu@yahoo.com

مقدمه

دین و مذهب به سبب اهمیتی که در هستی‌شناسی و بینش مورخان دارند، از مبانی مهم در تبیین تاریخ قلمداد می‌شوند. البته نوع نگرش دینی و میزان درک عمومی از دین در هر دوره، می‌تواند سمت و سوی خاصی در این نگرش عمومی ایجاد کند. غلبه وجه فکری خاصی از دین بر جامعه همچون شریعت، طریقت، فلسفه، کلام و غیره، تفاوت‌هایی را در تاریخ‌نگاری مورخان یک عصر ایجاد می‌کند. تخصص و تعلق خاطر فکری مورخ به حوزه‌های مذکور، می‌تواند عامل تأثیرگذار دیگری باشد. میزان تأثیرگذاری آن عوامل و همچنین شیعه یا سنی بودن مورخ نیز به عمق اندیشه وی و میزان ورودش به سطوح عمیق هستی‌شناسی موجود در کنه آن حوزه‌های فکری و مذهبی بستگی دارد. در این مسیر، در صورتی که وجوه برخاسته از شریعت، طریقت، کلام، فلسفه و غیره مورخ (چه با رویکرد شیعی و چه سنی) در سطوح پایین معرفتی بماند، تاریخ‌نگاری متفاوتی پدید نخواهد آمد و فقط در انتخاب مواد خام تاریخی و جهت‌گیری، له یا علیه برخی حوادث تفاوت‌های عمده را تشکیل خواهد داد (آرام، ص ۴۷).

جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی، کاتب و مورخ دربار ایلخانان در دوره غازان، اولجایتو و ابوسعید، و صاحب سه اثر با نام‌های «زبدةالتواریخ» در تاریخ عمومی، «تاریخ اولجایتو» تک‌نگاری موضوعی، و «عرایس الجواهر و نفایس الاطایب» در جواهر، عطریات و صنعت کاشی‌سازی، به عنوان مورخی مسلمان و البته شیعی، تحت تأثیر هستی‌شناسی اسلامی و نیز تعلق خاطر به تشیع، به تاریخ‌نگاری در نیمه دوم دوره ایلخانی اقدام نموده است. کاشانی، تحت تأثیر این هستی‌شناسی اسلامی و نگرش شیعی، رویکرد دینی و اعتقادی خاصی را در آثار خویش به کار گرفته است. نوشتار حاضر بر آن است تا به واکاوی این رویکرد دینی و اعتقادی بپردازد؛ چراکه واکاوی این رویکرد، به خوبی وی را از سایر مورخان عصر ایلخانی و حتی پیشایلخانی متمایز می‌کند. بر این اساس، چنین به نظر می‌رسد که بینش دینی و گفتمان تاریخ‌نگارانه وی، محصول عصر دگرگونی‌های پساخلافت و شرایط ویژه‌ای است که تشیع پس از سقوط خلافت به خود دیده است. بدان سبب که در بررسی رویکرد اعتقادی کاشانی، بیشتر بر زبدةالتواریخ و به‌ویژه نظرگاه وی نسبت به اسماعیلیه پرداخته شده است، پیش از شروع باید متذکر شد که مأخذ عمده نگارش تاریخ اسماعیلیه از سوی کاشانی و نیز سایر آثاری که پس از

عطاملک جوینی به اسماعیلیه پرداخته‌اند، قسمت تاریخ اسماعیلیه و ملاحظه جهانگشای جوینی است. اما کاشانی بر اساس جهان‌بینی و رویکرد مذهبی و تاریخی خاص خویش با گزارش‌های جوینی درباره اسماعیلیه برخورد کرده است. بنابراین طبیعی است که متناسب با نظرگاه خود، جرح و تعدیل و حتی اضافاتی نیز در گزارش‌های مذکور آورده باشد. وی با حذف لعن و نفرین‌های جوینی نسبت به اسماعیلیه و نیز بیان روایت‌های دیگری متناسب با دیدگاه خویش درباره آنها، تاریخ اسماعیلیه را متفاوت‌تر تبیین می‌کند و برداشت متفاوتی را در مقایسه با عطاملک جوینی ارائه می‌دهد. در جهت تبیین این موضوع و به اقتضای مطلب، هرکجا لازم بوده است برداشت و تفسیر کاشانی با برداشت دیگر مورخان عصر ایلخانی و به ویژه رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ (که در این مبحث تفاوت چندانی با روایت‌هایی مذکور در زبدة‌التواریخ ندارد) مقایسه شده است.

علاوه بر فقدان پژوهشی روشمند در این خصوص، اهمیت و ضرورت بررسی بینش تاریخ‌نگارانه کاشانی با رویکرد فوق‌الذکر در این است که کاشانی در عصر حاکمیت ایلخانان و دگرگونی‌های حاصل از آن، تنها مورخ ایرانی است که با نظرگاه شیعی به تاریخ پرداخته و منابعی را به زبان فارسی نگارش کرده است. با مقایسه رویکرد اعتقادی کاشانی با مورخان سنی‌مذهب این دوره، می‌توان به گوشه‌ای از تکاپوی فکری - فرهنگی تشیع در عهد پس از سقوط خلافت عباسی در جهت گسترش بیشتر عقاید شیعی و حضور فعال‌تر شیعیان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی پی برد.

مطالب این نوشتار در دو مبحث مشخص و با روش تبیینی - تفسیری انجام شده است. در این روش، بررسی گزارش‌های کاشانی و نیز فهم نظام‌مند موضوعات مورد بحث وی - که حامل نگرش تاریخی اوست - به عنوان تبیین، و استنباط و تحلیل حاصل از گزارش‌ها و تبیین‌های وی در حکم تفسیر، مورد نظر بوده است.

۱. مسائل مورد اهتمام کاشانی در تاریخ اسلام

کاشانی، مورخی شیعی است که در چارچوب جهان‌نگری اسلامی به تاریخ می‌پردازد و به‌نظر می‌رسد که در این چارچوب گرایش متفاوتی نسبت به اهل سنت را ابراز نمی‌کند. در پرتو همین نگرش متساهلانه و در شرح تاریخ گذشته مسلمانان در کتاب زبدة‌التواریخ (زبده‌ای از وقایع مهم تاریخ اسلام و پیشااسلام و برگرفته از تواریخ عمومی‌ای همانند

ابن‌اثیر، طبری و...) از بزرگان مورد احترام اهل سنت همچون عایشه و ابوبکر به نیکی یاد می‌کند و با نقل روایت از قول ایشان تساهل عقیدتی خود را نشان می‌دهد. وی در موضعی از کتاب مذکور چنین می‌آورد: «...و از عایشه رضوان‌الله علیها روایت است که رسول را عادت آن بود که هر روز بامداد... به خانه ابوبکر آمدی» (کاشانی، زبدة‌التواریخ، نسخه خطی، شماره ۵۷۱۵، تصویر ۲۳۵؛ نیز بنگرید به همان، نسخه ۹۰۶۷، تصویر ۱۱۹، ذکر حلیت رسول به روایت عایشه). خبر اسلام آوردن ابوبکر را نیز با این عنوان ذکر می‌کند: «ذکر اسلام ابی‌بکر الصدیق رضی‌الله عنه» (همان، نسخه خطی، شماره ۵۷۱۵، تصویر ۲۲۸). در مجموع، در گزارش تاریخ صدر اسلام (از هر جایی که نقل مطلب کرده باشد)، همه صحابه را با عنوان «رضی‌الله عنه» خطاب کرده است. همچنین، در ذکر آخرین حج پیامبر(ص)، که شیعه معتقد به تصریح پیامبر(ص) مبنی بر گزینش علی(ع) و نزول آیه اکمال است، با وجود اشاره به نزول این آیه، اشاره‌ای به علت و شأن نزول این آیه و ذکر حدیث غدیر خم توسط پیامبر(ص) و انتقال جانشینی به آن حضرت نمی‌کند (همان، تصویر ۲۹۱؛ نیز بنگرید به همان، نسخه خطی ۹۰۶۷، تصویر ۱۱۶). او پس از ذکر رحلت پیامبر(ص)، به ترتیب به بیان تاریخ عهد خلفای راشدین، بدون هیچ‌گونه جهت‌گیری و اظهارنظر خاصی پرداخته است. حتی در «عرایس الجواهر» در یک موضع - و البته تنها در همین موضع - با عنوان «امیرالمومنین» به خلیفه دوم اشاره می‌کند (کاشانی، عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، ص ۷۵). مصادیقی که از نسخه‌های خطی زبدة‌التواریخ ذکر شد، پیش از اینکه متعلق به کاشانی باشند، مسلماً از آثار مؤلفین متقدم به‌ویژه ابن‌اثیر نقل شده است؛ چراکه از قرن هشتم هجری تاریخ‌های عمومی بسیاری (همچون زبدة‌التواریخ)، اغلب به عنوان خلاصه‌الکامل ابن‌اثیر، قلمداد می‌شوند. (ناجی و دیگران، ص ۳۰). از این‌روی، می‌توان گفت امثال کاشانی قصد تلخیص و نقل بدون دخل و تصرف از این اثر (یا هر اثر دیگری) را داشته‌اند. البته رویکرد خاص مذهبی وی و نیز فضای تساهل‌آمیز قرن هشتم نیز این امکان را به وی می‌داده است که به عنوان مورخ شیعی از یک مورخ سنی‌مذهب نقل گزارش کند.

کاشانی در تاریخ اولجایتو، هدف از نگارش این اثر را این‌گونه ذکر می‌کند: «... به حکم اشارت کلام ربانی... و وجوب امر «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی‌الأمر منکم» خواست که مکافات و مجازات حقوق قدیم و حدیث نعمت او [اولجایتو]، به قدر وسع و طاقت امکان توانایی و مقدرت بگزارد...» (کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۵). همان‌طور که پیداست، او ضمنی و تلویحی اولجایتو را مصداق اولوالامر می‌داند؛ و این با تفسیر اهل

سنت از این آیه مطابقت دارد. بنابراین باید گفت که کاشانی شیعی، نگاه گسترده‌تری به دین و فرقه‌های اسلامی زمانه خویش داشته است. البته اندیشه نخبه‌گرایانه کاشانی و نیز تشیع و ارادت اولجایتو به خاندان پیامبر(ص) نیز به او اجازه داده است که اولجایتو را در شمار اولوالامر بیاورد؛ یعنی همان‌گونه که وصاف سنی‌مذهب، برای پادشاه اداره‌کننده جامعه زمانه خویش از عنوان اولوالامر استفاده می‌کند (آیتی، ص ۹۶) کاشانی نیز به همین نحوه عمل کرده است. این درحالی است که در رساله «فوائد اولجایتو» که محتملاً توسط یک عالم شیعی نوشته شده و با توسل به آیات و احادیث به محقق بودن حضرت علی(ع) به جانشینی پیامبر پرداخته است - معنا و مصداق آیه مذکور بنا بر اعتقاد تشیع و از زبان عالمان شیعی (و البته به زبان اولجایتو) چنین آمده است:

«یعنی این است و جز این نیست [که] ولیّ شما خداست و رسول او است و آن کس که نماز گزارد و در حال رکوع، صدقه دهد. و این آیه بعد از این نازل شده که حضرت امیرالمومنین علیه الصلوه و السلام در نماز انگشتی به سائل داد و به اتفاق همه، این امر مخصوص آن حضرت است، صلوات الله علیه» (فوائد اولجایتو، ص ۴۷).

در ادامه بحث اثبات حقانیت علی(ع) و خاندانش در این رساله، عالمان شیعی مطرح در رساله مذکور به ماجرای غدیر خم و نزول آیه اکمال و حدیث «من كنت مولاه فهذا علی مولاه» و دیگر احادیث مشعر بر حقانیت علی(ع) نزد اولجایتو اشاره می‌کنند (همان، صص ۴۸-۵۱). اما روایت‌های کاشانی در این خصوص متفاوت است و ماهیتی متساهلانه دارد (بنگرید به تاریخ صدر اسلام در نسخه خطی زبدة‌التواریخ). در این جهت به نظر می‌رسد، کاشانی شیعه‌مذهب با بینش تاریخی عمیق‌تر و متفاوت‌تر از دیگر اندیشمندان شیعی، از روی تساهل و با رعایت احتیاط، درصدد پرداختن (چه در تاریخ اولجایتو و چه زبدة‌التواریخ) به هیچ‌یک از این احادیث و تفاسیر، برنیامده است. بی‌تردید علت دیگر این رویکرد کاشانی، فضای تساهل‌آمیزی است که دنیای اسلامی پس از سقوط خلافت عباسی، با آن مواجه شد. کامل‌الشیبی در اثرش پس از اشاره به آزادی و رواج کار شیعیان پس از سقوط خلافت (به‌ویژه در قرن هشتم) بیان می‌کند که شیعه پس از آمدن مغول، پرچم عدم تعصب برافراشتند و ادامه این حالت در علامه حلی به اوج خود رسید. او در ادامه می‌افزاید که یکی از دلایل بروز این همه آسان‌گیری (آن هم) از این متکلم شیعی آن است که تعصب‌ورزی گذشتگان فقط به پیچیده‌تر شدن مشکلات

انجامیده، و موجب شده بود که نیک‌بختی و صلح به تیره‌بختی و جنگ تبدیل گردد (الشیبی، ص ۱۰۸).

با وجود این، باید دانست که کاشانی این بینش اعتقادی متساهلانه را در شرح تمام موضوعات تاریخی بکار نمی‌گیرد. اگرچه بر اساس این رویکرد به تمامی شخصیت‌ها و وقایع اسلامی با نگاهی متساهل پرداخته، به عنوان یک مورخ شیعه‌مذهب نمی‌توانسته است در بیان تاریخ صدر اسلام، از مسائل اساسی شیعه، به سادگی بگذرد. به همین دلیل است که روایت او از شهادت حضرت علی(ع) و شهادت امام حسین(ع) دو چهره شاخص و آرمانی در تاریخ تشیع به روایت یعقوبی، مورخ شیعی قرن سوم بسیار نزدیک است. به نظر می‌رسد کاشانی در نگارش این قسمت از زبدة‌التواریخ، منابع شیعی همچون تاریخ یعقوبی را در نظر داشته است. او «ذکر مقتل امام حسین علیه‌السلام» را به تفصیل روایت نموده است (کاشانی، زبدة‌التواریخ، نسخه ۹۰۶۷، تصاویر ۱۴۸-۱۵۱). تفصیل این واقعه در زبدة‌التواریخ حاکی از گرایش اهل‌بیت‌دوستی کاشانی است و نشان می‌دهد که او نمی‌توانسته به سادگی از کنار این موضوع بگذرد. کاشانی در شرح این موضوع، از اجبار یزید برای بیعت‌گرفتن از امام حسین(ع) خبر می‌دهد و سپس به رفتن امام حسین(ع) به مکه و از آنجا به کوفه به سبب نامه‌هایی که کوفیان به او نوشتند، اشاره می‌کند. کاشانی در شرح واقعه شهادت امام حسین(ع) چنین بیان می‌دارد:

«...تا همه شهید شدند تا غایتی که امام حسین (ع) پسر خود علی‌اصغر را بر دست گرفته پیش آن ناپاکان داشت و گفت چگونه آب از وی دریغ می‌دارید. او را از دست پدر در ربودند و به هوا انداختند و به شمشیر به دو نیم کردند. حسین علیه‌السلام چون دید که متعلقان او همه کشته شدند او نیز دعا و مناجات کرد و به مبارزت پیش آمد شمر ملعون بر وی تیغی زد و گروهی از ملاعین طواغیت گرد او درآمدند تا آن حضرت را شهید کردند» (همان، تصویر ۱۵۰).

او پس از این روایت، خوابی از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که عبدالله در آن خواب دید «پیغمبر(ص) در دست قاروره‌ای داشت، خون حسین(ع) در او جمع کرده و بر آمر و مأمور مقتولان نفرین و لعنت می‌کرد و می‌گفت از خدای خون حسین(ع) خواهم خواست» (همان، تصویر ۱۵۱). همچنان که در روایت درباره صحابه و به‌ویژه چهره‌های شاخص اهل سنت با نقل بدون تصرف از منابع ایشان تساهل خود را نشان می‌دهد، در شرح واقعه کربلا، ارادت مذهبی خود را نسبت به تشیع و امام حسین(ع) ابراز می‌دارد.

بنابراین می‌توان گفت رویکرد مذهبی‌ای که او در شرح تاریخ صدر اسلام از خود نشان داده است، پذیرش جایگاه سیاسی خلفای راشدین در حکومت‌داری بعد از رحلت پیامبر، و ابراز محبت و ارادت به خاندان پیامبر به‌ویژه با توجه به دو محور خلافت حضرت علی(ع) و شهادت امام حسین(ع) را در خود دارد. چنان که ذکر خواهد شد، این رویکرد تا حدودی با رویکرد مذهبی‌ای که در قسمت تاریخ اسماعیلیه زبده‌التواریخ از خود نشان داده است، متفاوت می‌باشد.

رویکرد خاص مذهبی کاشانی را می‌توان با مقایسه آثارش به ویژه زبده‌التواریخ، با آثار مشابه و یا هم‌عصرش، به‌خوبی تجزیه و تحلیل و درک کرد. از جمله این آثار، جهانگشای جوینی و نیز جامع‌التواریخ، به‌ویژه بخش تاریخ اسماعیلیه این آثار، می‌باشد. همان‌گونه که ذکر شد مأخذ اصلی و عمده تاریخ اسماعیلیه جامع‌التواریخ و زبده‌التواریخ، تاریخ اسماعیلیه جهانگشا است. کاشانی برخلاف قسمت مربوط به تاریخ صدر اسلام در زبده‌التواریخ، در شرح تاریخ اسماعیلیه و به‌ویژه در «مقدمه در اختلاف مذاهب» آن، نظر واضحی در مورد خلفای راشدین نداده است و به اینکه آیا آنها در این تفرقه و اختلافی که در این مقدمه بدان پرداخته نقشی داشته‌اند یا خیر، اشاره‌ای نکرده است. اما از مقایسه تاریخ اسماعیلیه در دو اثر زبده‌التواریخ و جامع‌التواریخ رشیدی نکته‌ای مستفاد می‌شود و آن اینکه رشیدالدین در این اثر، در آغاز این مقدمه، بعد از اشاره به بعثت پیامبر(ص) که مردم را ارشاد و هدایت کرد و سپس اشاره به رحلت او، به خلافت و امامت «سه‌گانه خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص ۱) اشاره و درباره آنها چنین بیان می‌دارد که: «بعد از اقامت نوبت خلافت و تمهید قاعده سنت و جماعت، ستوده افعال و پسندیده افعال درگذشتند». رشیدالدین سپس به خلافت «امیرالمومنین علی علیه‌السلام» می‌پردازد که در دوره او، قریش بر منصب او (خلافت)، رشک و حسادت بردند (همان). در این خصوص، کاشانی با توجه به بینش و علایق شیعیانه خود و یا هر دلیل دیگری این بخش از تاریخ اسلام را (جایگاه خلفای سه‌گانه مذکور در جامع‌التواریخ) مغفول گذاشته و تنها به خلافت حضرت علی(ع) و رشک و حسد برخی از صحابه نسبت به جایگاه ایشان اشاره می‌کند (کاشانی، زبده‌التواریخ بخش فاطمیان و نزاریان، ص ۷).

به درستی مشخص نیست که حذف این مبحث (بر خلاف تاریخ صدر اسلام مذکور در زبده‌التواریخ که از منابع پیشین رونویسی شده است)، از روی عمد صورت گرفته است یا خیر. در صورت مثبت بودن پاسخ، باید پذیرفت که او برخلاف تاریخ صدر اسلامش، با خلفای سه‌گانه که بین حکومت آرمانی پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) وقفه انداختند، چندان روی خوشی نشان نداده است. بر این اساس، باید کمی از تساهل او در دایره جهان‌بینی اسلامی که پیش‌تر بدان اشاره شد کم کرد.

کاشانی پس از سطور حذف‌شده مذکور در مورد خلفای راشدین، و اشاره به رشک و حسد برخی از صحابه نسبت به حضرت علی(ع)، معاویه را از جمله صحابه‌ای معرفی می‌کند که بر منصب او رشک بردند: «که به حقیقت فرعون آل محمد بود، و سبب خرابی اسلام و ایمان...» (همان، ص ۷). کاشانی پس از اینکه به شدت از معاویه به دلیل ضدیت و جنگ با حضرت علی(ع) و ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی انتقاد می‌کند، از منابعی که عمدتاً شیعی هستند و یا مؤلفین آن به خاندان پیامبر ارادت می‌ورزند روایات، مطالب و اشعاری را بر ضد معاویه نقل می‌کند. این بخش از زبده‌التواریخ که در جامع‌التواریخ وجود ندارد تفاوت رویکرد اعتقادی کاشانی با رشیدالدین، و گرایش او به اهل‌بیت و ضدیت با بنی‌امیه به ویژه معاویه و پسرش «یزید لعنه الله علیه» (همان، ص ۸) را نشان می‌دهد. کاشانی سپس از کسانی که به خلافت معاویه اعتقاد داشته و دارند و او را پیروی می‌کرده‌اند انتقاد می‌کند. او از این گروه به این دلیل که معاویه و بنی‌امیه را که به مدت هزارماه بر منابر «لعنت بر علی(ع) و سایر هاشمیان می‌کردند» و «مطرود و مردود و ملعون» نمی‌دانند اظهار شگفتی می‌کند، و خود به‌موجب آیاتی از قرآن معتقد است که باید بر معاویه لعنت فرستاد (همان، صص ۹-۱۰). این اضافات و نیز حذفیات محدودتر کاشانی در تاریخ اسماعیلیه زبده‌التواریخ نسبت به جامع‌التواریخ، نشان‌دهنده گرایش بیشتر کاشانی به ائمه اثنی‌عشر در برابر رشیدالدین و حتی مستوفی و وصاف است. شباهت رویکرد اعتقادی کاشانی و رشیدالدین در این است که هر دو به این که بنی‌امیه عامل اختلاف و نفاق در امت بوده‌اند باور دارند. تشابه دیگر این دو اینست که هم رشیدالدین و هم کاشانی در مقدمه مذکور، بنی‌عباس را در ایجاد تفرقه، و آزار و اذیت اهل‌بیت، علویان و سادات ادامه‌دهنده راه بنی‌امیه می‌دانند. در این بین، رشیدالدین، تحت‌تأثیر فضای زمانه، مانند دیگر مورخان این دوره همچون وصاف،

مستوفی و بناکتی که نسبت به اهل‌بیت و سادات ارادت می‌ورزند و در قسمتی از آثارشان به ائمه اثنی‌عشری پرداخته‌اند، نسبت به ایشان اظهار ارادت می‌کند. به عنوان مثال، مستوفی در تاریخ گزیده، فصل سوم از باب سوم را به ایشان اختصاص داده است و می‌گوید:

«در ذکر تمامی ائمه معصومین رضوان‌الله‌علیهم اجمعین که حجه‌الحق علی‌الحق بوده‌اند، مدت امامتشان از رابع سنه تسع و اربعین تا رمضان سنه اربع و ستین و مأتین دویست و پانزده سال و هفت ماه. ائمه معصوم اگرچه خلافت نکردند، اما چون مستحق ایشان بودند، تبرک از احوال ایشان، شمه‌ای بر سبیل ایجاز ایراد می‌رود» (مستوفی، ص ۲۰۱).

بنابراین، مستوفی سنی‌مذهب همانند سایر مورخان سنی این دوره به عصمت و استحقاق ائمه شیعه اذعان دارد، اما در روایت تاریخی، «واقعیت تاریخی» (خلافت اموی و عباسی) را پذیرفته‌اند و با خونسردی به ذکر اوصاف ائمه شیعه پرداخته‌اند، اما کاشانی شیعه، به ایشان و نیز به امامت ایشان اعتقاد دارد. به همین دلیل کاشانی همانند رشیدالدین به معاویه، تنها «علیه ما یستحق» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص ۱) نمی‌گوید، بلکه او را لعن می‌کند و به نقل از زمخشری او را کسی می‌داند که «بر خلیفه وقت که امیرالمؤمنین بود خروج کرد، و امام حسن(ع) را زهر داد و شهید کرد» (کاشانی، زبدة-التواریخ بخش فاطمیان و زاریان، ص ۸). این در حالیست که مستوفی و بناکتی چندان به روایت «شهادت» ائمه اذعان نکرده (نک: مستوفی، صص ۲۰۱-۲۰۷؛ بناکتی، صص ۹۸-۱۱۷) و حتی در برخی مواقع به شهادت خلفای عباسی که کاشانی نسبت به آنها اظهار بیزارگی کرده است، اشاره می‌کنند (اشاره به شهادت مستعصم عباسی توسط هولاکو و نیز شهادت عثمان از سوی بناکتی و کشته‌شدن خلیفه المسترشد از سوی شبانکاره‌ای (بناکتی، ص ۴۱۸، ص ۹۹؛ شبانکاره‌ای، ص ۲۹). تاریخ‌نگار محلی هم‌عصر کاشانی یعنی ناصرالدین منشی نیز در اثر خویش با همین مورخان سنی همگام است. او با این وجود که همانند کاشانی معتقد است که «معاویه بن‌ابی‌سفیان اختلاف در امت انداخت همچنان‌که ابلیس اختلاف در خلیقت، و هرچند کاتب وحی و نقاش رقوم امر و نهی بود... فأما به سبب آن‌که در روی امام به حق و خلیفه مطلق تیغ مقاتلت کشید... به رقم بغی و طغیان مرقوم شد و به سمت ظلم و عدوان مرسوم گشت...»؛ همدرد با کاشانی در شهادت امام حسین(ع)، در مورد یزید می‌گوید: «و خلف جلف ناخلفش [معاویه]، ملعون ابد و مخذول سرمد آن راه شقاوت را برید ثانی ابلیس یزید، اول گزنده‌ای که دامن عصمت نبوت را به دندان بی‌باکی گرفت». همین‌طور مروانیان را «اقارب و عشایر» معاویه و «جائر عن جائر»، «متغلبان» و

«نامستحقان» می‌داند. با این وجود، نظر او دربارهٔ عباسیان کاملاً برخلاف کاشانی است. زیرا او بسیار ابراز خرسندی می‌کند که:

«بومسلم صاحب‌الدعوه را توفیق آسمانی و عنایت ربانی رفیق گشت و به تیغ آبدار آتش‌بار صاعقه‌کردار بسیط زمین را از اوساخ و اوضار تغلب و تجرّب ملوک و امراء بنی‌امیه و مروانیان مطهر و مصفی گردانید و به مدد کد و جهاد آن صاحب‌شوکت، آل‌عباس به عزّ و جلالتی ثابت‌اساس و ملک و خلافتی بی‌قیاس سالیان ممتد و عهدهای دراز قد محتظی شدند» (منشی کرمانی، ص ۳).

به هر حال، کاشانی بر اساس اعتقاد خود در مقدمه در اختلاف مذاهب، نمی‌تواند همانند رشیدالدین سنی‌مذهب، واقعهٔ کربلا که آن را پسر معاویه، «یزید علیه اللعنه» به وجود آورد مسکوت بگذارد. چراکه او بود که:

«بر وفق الولد سر ابیه، به کربلا، امام حسین (ع) را با هفتاد و اند کس از اولاد علی (ع) شهید کرد، و سر آن حضرت را با اولاد و اطفال و عورات و مخدرات به استهزاء و استخفاف به شام بردند، و یزید علیه اللعنه قضیب بر لب و دندان امام حسین (ع) می‌زد، بر سبیل افسوس و می‌خندید» (کاشانی، زبدة‌التواریخ بخش فاطمیان و نزاریان، ص ۸).

این در حالی است که رشیدالدین همانند کاشانی به طور مشروح به این مسائل پرداخته و شاید لزومی به بیان آن ندیده است. از این حیث می‌توان گفت، رشیدالدین نیز همانند جوینی و کاشانی، به گرایش مذهبی و نوع نگرش خاص خود به رویدادهای تاریخی پرداخته است. البته زمانی که از جدال‌های مذهبی سخن به میان می‌آورد، تدوین تاریخ را قربانی انگیزه‌های درونی و گرایش‌های مذهبی خود نمی‌کند (خلعتبری، ص ۸۵). با همین رویکرد است که رشیدالدین نیز در ذکر تاریخ اسماعیلیه در جامع‌التواریخ و در مبحث «مقدمه در اختلاف مذاهب»، همگام با کاشانی (ولی نه به شدت او)، از بنی‌امیه و بنی‌عباس انتقاد می‌کند و جانب حق امامان شیعی را می‌گیرد. در ادامهٔ روایت سرگذشت شیعه در تاریخ اسلام نیز رشیدالدین، به عداوت میان خلفا و سادات در دورهٔ عباسیان و این که «آل علی علیه‌السلام در منصب خلافت رغبت بیشتری می‌کردند» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص ۲)، و نیز به کشته شدن «سادات علویه» به دست منصور عباسی اشاره می‌کند (همان، ص ۳)، اما کاشانی علاوه بر این مطالب، از بی‌خانمانی، آوارگی و بیچارگی ایشان در دورهٔ منصور عباسی خبر می‌دهد (کاشانی، زبدة‌التواریخ بخش فاطمیان و نزاریان، ص ۱۱). رشیدالدین در ادامهٔ روایت خویش، به پیدایش اسماعیلیان پس از مرگ امام جعفر صادق (ع) می‌پردازد؛ در صورتی که کاشانی

هنوز رفتن به سراغ اصل مطلب (تاریخ اسماعیلیه) را مناسب ندیده، بحث را به شرح سرگذشت امامان شیعی و علویان و ادامه فراز و فرود تاریخ تشیع تا دوره هارون عباسی اختصاص می‌دهد (همان، صص ۱۲-۱۳). از اشارات کاشانی در ادامه این مقدمه، می‌توان فهمید که او بر این عقیده است که در دوره پس از منصور و هارون عباسی نیز (یعنی بقیه دوران عباسی)، به سبب «تطاول اعدای و استیصال قوای ایشان ائمه اثنی‌عشری و در مجموع علویان»... محبتان ایشان را مجال دم‌زدن به فضائل و مناقب ایشان «نبوده است. اما او اظهار خشنودی می‌کند که: «معهداً با قلت یار و انصار و کثرت اعداء و اضرار این خاندان بزرگوار، فضائل و مناقب ایشان و آثار اخبار - که برخی أظهر من الشمس و أبین من الأمس است - ، بر روی روزگار باقی است» (همان، صص ۱۳). هرچند کاشانی به سقوط خلافت عباسی اشاره‌ای نکرده است، تلویحاً می‌توان فهمید که رهایی شیعیان و علویان را در اثر سقوط خلافت به دست هولاکو محقق شده می‌داند. به عبارتی، هولاکو را شخصی می‌داند که علویان را از ظلم و ستمی که از زمان بنی‌امیه شروع شد و چندین قرن تا پایان دوره عباسی به طول انجامید رهایی می‌بخشد. به همین دلیل است که در ادامه روایت سرگذشت شیعه در دوران خلفای اموی و عباسی، داستان زیارت مشهد امیرالمومنین علی(ع) توسط هولاکو را به عنوان کسی که دشمنان علویان را تهدید می‌کند ذکر می‌نماید و چنین می‌آورد که: «هر که در إطفاء این انوار [منظور فضائل و آثار علی است] کوشد، بر جان خود زنهار خورد، و سبب هلاکت و موجب فلاکت او باشد (همان، صص ۱۳-۱۴). در همین جهت و در راستای همواری شرایط زمانه (دوره ایلخانی) برای گسترش تشیع چنین می‌آورد:

«از ابتداء اسلام تا امروز هر ساعت دم‌به‌دم اسلام را دولت قوی‌تر است، و رایت منصورتر، و کلمه حق عالی‌تر... و نور ایمان ظاهرتر... و قواعد دین ممه‌دتر، و عهد اسلام مؤکدتر، و ارکان مسلمانی استوارتر... هر روز اعدای دین در اطراف ممالک مهجورتر و معادیان دین اسلام مخذول‌تر و مقهورتر» (همان، صص ۱۴).

در مجموع باید گفت که او در بررسی تاریخ اسلام از دیدگاه شیعی خویش، بنی‌امیه و بنی‌عباس را غاصب حق علویان و امامان می‌داند که در اجرای شریعت هم سستی نموده‌اند. بنابراین در ذهن و اندیشه دینی او دو دوره است که حق در جای خودش قرار گرفته و «اسلام را دولت قوی‌تر بوده است»: یکی دوره پیامبر و نیز خلافت علی(ع) و دیگر زمانه خودش که در آن زندگی می‌کند.

کاشانی در تاریخ اولجایتو و به‌ویژه در واقعه تغییر مذهب اولجایتو از تسنن به تشیع نیز علایق شیعیانه خویش را به ائمه و تشیع - البته نه مثل زبده‌التواریخ - آشکارا نشان داده است. در این اثر نیز همانند زبده‌التواریخ، آنچه برای کاشانی مهم است، اسلام، شریعت و در کنار آن محبت به اهل‌بیت، ائمه و سادات می‌باشد^(۱).

در نهایت، باید توجه داشت که «روایت اعتقادی» کاشانی نسبت به خاندان نبوت و امامت مسلماً با «روایت محترمانه» و عاطفی مورخان اهل سنت معتدل دوره ایلخانی متفاوت است. مورخان مذکور متأثر از فضای اهل‌بیت‌دوستی زمانه، ارادت خود را در آثارشان گنجانیده‌اند؛ اما کاشانی از جایگاه یک مورخ شیعی که به اهل‌بیت و برتری ایشان اعتقاد قلبی دارد، سخن می‌گوید. در همین راستا، از اینکه حق در جایگاه خویش قرار نگرفته و به بنی‌امیه و بنی‌عباس منتقل شده است اظهار نارضایتی می‌کند. علاوه بر این، برخلاف این مورخان، بی‌شک تشکیل یک دولت شیعی که محبّ اهل بیت و ائمه اثنی‌عشری و نیز مجری شریعت اسلامی باشد در مخیله او می‌گذشته است. اهتمام او به غصب حق ائمه و آزار علویان توسط امویان و عباسیان و نیز جانب‌داری از فاطمیان مصر در زبده‌التواریخ، و همچنین تفصیل خبر چگونگی گرویدن غازان و اولجایتو به تشیع در تاریخ اولجایتو می‌تواند دلایلی برای درستی این استدلال باشد. باین‌همه، با بررسی آثار کاشانی و نیز تأثیرپذیری او از فضای متساهل مذهبی دوره ایلخانی به‌درستی فهمیده می‌شود که وی یک مورخ شیعه‌مذهب غیرمتعصب و بدور از افکار غالبانه شیعی است. بر این اساس باید گفت کاشانی از معدود مورخان شیعی پس از سقوط خلافت تا قبل از برآمدن صفویان است که علاوه بر اهتمام به تاریخ قدسی موردنظر خویش (دور پیامبر و حضرت علی)، «واقعیت تاریخی» (خلافت امویان و عباسیان) را نقد کرده و البته خلافت فاطمیان را حکومت مشروعی دانسته که ادامه‌دهنده راه حکومت آرمانی حضرت علی (ع) بوده‌اند.

۲. آسیب‌شناسی انحطاط امت اسلامی از دیدگاه کاشانی

کاشانی در مقدمه تاریخ اسماعیلیه زبده‌التواریخ، در مبحثی با عنوان «در ذکر اختلافات مذاهب متفرقه اسلامی» در جایگاه یک اندیشمند مسلمان شیعی که در عصر دگرگونی‌های پس از سقوط خلافت زندگی می‌کند، به علل اختلاف و تفرقه در امت اسلامی پرداخته

است که می‌توان با عنوان «آسیب‌شناسی انحطاط امت اسلامی» از آن یاد کرد. کاشانی، مهم‌ترین علت انحطاط مذکور را تفرقه و اختلاف در امت واحده اسلامی و پراکندگی و فرقه‌گرایی در میان مسلمین و نیز منحرف‌شدن مسیر اسلام از راه درست آن می‌داند که همانا حکومت ائمه شیعی بود. او در این مقدمه، به شدت از معاویه و بنی‌امیه به دلیل نفاق و اختلافی که در امت اسلامی ایجاد کردند انتقاد می‌کند (کاشانی، زبدة‌التواریخ بخش فاطمیان و زاریان، صص ۷-۹). او پس از این می‌افزاید: «به سبب اختلاف امت، میان اسلامیان فتنه و فساد و خلاف ظاهر شد و امور از قانون شریعت و نهج طریقت منصرف گشت... هر گروهی میلان به جانبی و کسی دیگر کردند و به هر گوشه فرصتی و دعوتی جستند، و به اسمی خاص موسوم گشتند» (همان، ص ۱۰). کاشانی در مقدمه مذکور سخت بر معاویه بن ابی‌سفیان می‌تازد؛ چنان‌که او را «فرعون آل محمد» می‌خواند و با شخصیت‌های مطعون تاریخ اسلام مانند ابولهب و عبدالله بن ابی سرح برابر می‌نهد. او معتقد است که «از اثر مکر و مکیدت و تزویر و حيله و تمويه و خديعت [او] بود که علی با فرزندان و یاران شهید شدند در راه خدای عزوجل» (همان، صص ۸-۷). کاشانی در ادامه، از آثار نویسندگان شیعی و یا کسانی که به خاندان پیامبر ارادت می‌ورزند مطالبی در جهت احساسات ضد اموی و شیعه‌دوستی خود نقل می‌کند: «ربیع الأبرار زمخشری» در طعن معاویه و لعن یزید؛ «العیون و المحاسن مرتضی علم‌الهدی» در طعن صحابه به ویژه معاویه، و «دیوان سنایی غزنوی و فخری‌نامه وی» از این جمله‌اند (همان، صص ۹-۸). کراهت کاشانی نسبت به معاویه، و در کل بنی‌امیه، تا بدان‌جاست که در این زمینه به تأویل آیات قرآن متوسل می‌شود. چنان‌که می‌نویسد به دلیل آیتی چند می‌توان بر او لعنت کرد. از جمله آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ أُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (قرآن کریم: ۱۵۹/۲-۱۶۰) را ذکر می‌کند (کاشانی، صص ۹-۱۰).

کاشانی در ادامه این مقدمه، بحث عمیقی را شروع می‌کند که نشان می‌دهد نقد و کراهت او نسبت به بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس تنها به سبب ظلم و اجحاف ایشان به خاندان پیامبر و اهل بیت (که در نگاه شیعه، پس از قرآن و سیره نبوی سومین ریسمان محکم پرهیز از تفرقه است) نیست، بلکه بدین‌خاطر نیز هست که آنها در امت واحده مسلمان اختلاف و تفرقه به‌وجود آورده‌اند. کاشانی در «مقدمه در اختلاف مذاهب»، بر

این نظر است که امت واحد مسلمان در نیمه سده اول هجری، از خلاف و نفاق معاویه به دو فرقه (و در اصل به سه فرقه) تقسیم شدند: فرقه‌ای که به حطام دنیایی میل داشتند به بنی‌امیه روی آوردند؛ فرقه‌ای که به آخرت و معاد اعتقاد داشتند به علی و اهل‌بیت گرویدند؛ و نیز طایفه سوم از هر دو تبرا و بیزاری جستند. کاشانی می‌افزاید که پیروان معاویه قوم علی را غالی و قوم علی اهل معاویه را به اعتبار خروج بر امام خوارچ نامیدند. وی خود گروه سوم را قرامطه می‌نامد (همان، ص ۱۰). بنابراین، براساس نظر کاشانی در نیمه دوم سده اول و نیز سده دوم هجری به سبب اختلاف و تفرقه میان امت واحده، که مسبب آن معاویه و بنی‌امیه بودند، سه گروه به‌وجود آمد: علویان، امویان و قرامطه. کاشانی در تمامی آثار خود جانب گروه نخست را دارد، همچنان‌که بر کسانی که معاویه را خلیفه دانستند و نیز بر پیروان بنی‌امیه که «با وجود امام حسین معصوم مظلوم، یزید فاجر فاسق را گزیده بودند» (همان، صص ۹-۱۰)، به‌شدت می‌تازد.

کاشانی، نه‌تنها عامل اختلاف و تفرقه مسلمانان را بنی‌امیه می‌شمارد، بلکه مخالفت گروه اول (علویان) با خلفا و نیز اعتقاد به خروج مهدی و هادی را به دلیل ظلم و جور ایشان می‌داند (همان، ص ۱۰). به‌نظر می‌رسد منظور کاشانی در مورد خروج مهدی، قیام‌های علویان در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم (همانند قیام‌های زید و یحیی علوی در سال‌های ۱۲۲هـ و ۱۲۵هـ) باشد. او محبت به اهل‌بیت را در تمام ایام سپری‌شده (دوران امویان و عباسیان) پایدار می‌داند و چنین می‌آورد که: «معهدا با قلت یار و انصار و کثرت اعداء و اضرار این خاندان بزرگوار، فضائل و مناقب ایشان و آثار و اخبار ایشان که برخی أظهر من الشمس و أبین من الأمس است، بر روی روزگار باقیست» (همان، ص ۱۳). در زمانه معاصر خود نیز از ارادت ایلخانان مغولی به ایشان سخن می‌گوید. بدین‌سان در نظر کاشانی، با وجود اقدامات و تبلیغات ضد علوی بنی‌امیه و بنی‌عباس و نیز غصب حق ائمه شیعه، دوستی و ارادت بدان‌ها تا دوره معاصر پایدار و استوار مانده است. با این حال، باید دانست که کاشانی غالیان شیعی را، که حضرت علی را در مرتبه اولوهیت می‌نشانند، نیز تقبیح می‌کند. این در حالی است که او پیدایش این فرقه را نه فقط به‌خاطر ظلم و ستم بنی‌امیه می‌داند، بلکه علت مخالفت علویان و شیعیان با خلفا را نیز در همین امر می‌جوید. کاشانی بر این عقیده است که علویان به‌دلیل ظلم و ستم بنی‌امیه بود که به مخالفت با خلفا ایستادند و به عقیده «خروج مهدی و هادی، که مرشد خلائق خواهد بود» دست یازیدند (همان، ص ۱۱). وی می‌افزاید:

«به دلالت حدیث نبوی، ^۱یظهر فی آخر الزمان إحدى من أولادی، إسمه إسمی و خُلِقَه خُلِقی و هو أشبه الناس بی یملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً»، خلقی به تمسک این حدیث رغبت کردند و صحبت دعوت ایشان مقبول و مسموع داشتند، به سبب نفرت و ملالت و ضجرت از بنی‌امیه» (همان).

کاشانی در هیچ‌یک از آثارش، مسائل اعتقادی یک شیعه معتقد و یا عالمی شیعی، همانند مسئله امامت، غیبت، آخرالزمان و غیره را مطرح نکرده است. به نظر می‌رسد دلیل مطرح نشدن این مسائل مورد اختلاف شیعه و سنی نیز در «مقدمه در اختلاف مذاهب» زبدة‌التواریخ، بایستی پرهیز و پیش‌گیری از اختلاف و تفرقه در امت اسلامی بوده باشد. به عبارتی، کاشانی صلاح نمی‌دیده است که در هنگام تحلیل زمینه‌های بروز اختلاف و تفرقه، از این مسائل مورد اختلاف یاد کند. اما کاشانی در تاریخ اولجایتو از محبت و ارادت غازان و اولجایتو به اهل بیت سخن می‌گوید (کاشانی، تاریخ اولجایتو، صص ۹۳، ۹۴، ۱۰۰). او در این اثر اگر حمایت چندانی از شیخ یوسف‌بن مطهر حلّی، عالم شیعی برجسته دوره اولجایتو، و یا سید تاج‌الدین آوجی، نقیب‌النقبای آن دوره، در برابر اهل تسنن نمی‌کند، به احتمال قوی، براساس همین بینش ضدتفرقه‌ای در جهان اسلام، و نیز رعایت احتیاط مذهبی است. به همین دلیل است که در تاریخ عمومی‌اش، زبدة‌التواریخ، از خلفای سه‌گانه و علی (ع) به ترتیب نام می‌برد و به تقدم و برتری حضرت علی (ع) و واقعه غدیر اشاره‌ای نمی‌کند و در قامت مورخی بی‌طرف از صحابه روایت نقل می‌نماید (کاشانی، زبدة‌التواریخ، نسخه خطی شماره ۹۰۶۷، تصویر ۱۱۹، ذکر حلیت رسول به روایت عایشه). او حتی خود در تاریخ اسماعیلیه در زبدة‌التواریخ می‌گوید: «پیش جمله مسلمانان محقق است که صحابه راشدین و امرای مهتدین همه بزرگ و معتبر بودند» (کاشانی، زبدة‌التواریخ بخش فاطمیان و نزاریان، ص ۹).

کاشانی در بیشتر مباحث زبدة‌التواریخ، بر شریعت تکیه می‌کند و از بنی‌امیه نه‌تنها به خاطر ایجاد نفاق و «اختلاف در امت میان مسلمانان»، بلکه بدین سبب که «رعایت و محافظت شریعت نمی‌کردند» (همان، ص ۱۰) انتقاد کرده و فاطمیان و تا حدودی نزاریه (البته تا حسن دوم) را به دلیل اجرای شریعت ستوده است. بنابراین، شریعت مهم‌ترین عاملی است که کاشانی در ارائه برداشتها و گزینش روایت‌های تاریخی درباره اشخاص و حکومت‌ها لحاظ کرده است.

کاشانی در ادامه آسیب‌شناسی انحطاط جامعه اسلامی به دوره خلفای عباسی می‌پردازد و بیان می‌دارد که در این دوره:

«عباسیان مفتاح طیلسان برانداختند، و در خانها مخفی بنشستند و به ملامی و فسق و فجور به رخصت فقه‌های وقت مشغول شدند، و به زیان موصوف گشتند، و از شجاعت و از حمیت دین بی‌بهره بودند؛ و چون داعیان اعداء و منتهزان فرص از یمین و یسار نظر کردند، میدان از مردان غیور خالی یافتند، و خصمان غافل و امور مهمل، و همت‌ها متقاصر و عزیمت‌ها واهی، و متابعت شهوات و لذات طالب، امر به معروف مقهور، و نهی از منکر آشکارا، در هر گوشه مدعیان فرصتی جستند، و هریک از رأی خود دعوتی ساختند» (همان، ص ۱۵).

اما مهم‌ترین بخش از این آسیب‌شناسی پس از تشریح انحطاط در دو دوره اموی و عباسی، ارائه سه علت بنیادی برای به‌وجود آمدن این وضعیت است. از دیدگاه کاشانی این انحطاط، سه علت دارد: (همان، صص ۱۵-۱۶)

۱. آشکار شدن «ظلم و بیداد» در میان مسلمین که باعث شد «بیگانگان و خصمان دلیر و چیره» شوند. به نظر می‌رسد، منظور کاشانی از این علت، اجرا نشدن عدالت اجتماعی و رعایت نکردن قوانین عرفی و شرعی است.
۲. آشکار شدن «فسق و فجور و عبث و فساد» میان مسلمانان که منجر به سوء استفاده دشمنان شد. در این قسمت منظور کاشانی اجرا نشدن احکام شریعت اسلامی است که منجر به فسق و فجور در امت اسلامی شد.
۳. پیدا شدن گروهی میان مسلمین که «افعال خلاف شریعت و رسوم بدعت نهادند» و تأویل و تفسیر قرآن به مراد و هوای خود کردند و گفتند «علم و دانش، آلت خصومت و جدال است... [بدین خاطر] تعظیم علوم از دل‌ها برفت، و عوام را از صحبت علما و استماع کلام فضلا تنفیر دادند». کاشانی این سومین علت را پیدایش «بدعت» در جامعه اسلامی و ظهور مبتدعان، یعنی کسانی که برخلاف شریعت عمل نمودند و قرآن را به مراد خویش تأویل و تفسیر نمودند قلمداد می‌کند. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که داعیان اسماعیلی منظور اوست، اما با توجه به نظام گسترده فکری که کاشانی در آسیب‌شناسی انحطاط امت اسلامی از خود نشان می‌دهد، بعید است منظور او در علت سوم از بدعت و مبتدعان، تنها اسماعیلیه باشد بلکه بایست مفهوم کلی‌تری را در ذهن داشته باشد که اسماعیلیان تنها یک گروه عمده آن قلمداد می‌شوند. به نظر می‌رسد منظور او از مبتدعان در علت سوم، تمام فرقه‌هایی است که از دین، تفسیری در جهت

منافع خود به عمل آورده‌اند. در ادامه مطالب مشخص می‌شود که داعیان، اسماعیلیه، قرامطه، برخی از صوفیه و عرفا، و حتی شیعیان غالی را هم شامل این فرق می‌دانند. در نظر او این گروه کسانی هستند که:

«ملوک و حکام را به منادمت و حکایات نادر مضحک [مشغول داشتند] و از معرفت و علوم و حکمت و احکام نجوم و سعود و نحوس کواکب و تواریخ گذشتگان و پادشاهان سابق، از ادراک لذات و نیل شهوات و حصول مرادها و وصل مشتهیات [باز داشتند]» (همان، ص ۱۶).

کاشانی در ادامه به شماری از برجسته‌ترین این مبتدعان اشاره می‌کند: حسن بصری، بایزید بسطامی، ابن‌سیرین، محمد واسع، مالک‌دینار، ابراهیم ادهم، بوبکر شبلی. او حسین‌بن‌منصور حلاج را نیز از جمله این گروه می‌داند که ادعای ربوبیت و الهیت کرده بود و بدین دلیل سرانجام به‌دست وزیر خلیفه کشته می‌شود (همان، ص ۲۲). او همچنین برخی از حاکمان ایرانی را که به دعوت این گروه گرویدند مثل نصر بن‌احمد سامانی (همان، صص ۲۲ و ۱۳۳) و مرداویج زیاری (همان، ص ۲۲) و ابوعلی سیمجور (همان، ص ۱۳۳) را نام می‌برد. بنابراین او در تبیین علت سوم از کسانی که با تأویل‌های نادرست خود از علم و دانش، عوام و حکام را بازداشتند انتقاد می‌کند. همان‌گونه که اشاره شد هرچند ممکن است در ظاهر امر، منظور او از مبتدعان داعیان اسماعیلی باشد، چون در علت‌شناسی انحطاط، نگاهی کلی دارد، می‌توان گفت تمام مبتدعان شریعت از جمله بنی‌عباس و بنی‌امیه نیز منظور نظر او بوده‌اند.

برای کاشانی دوره پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) دوره آرمانی اجرای شریعت است. در نظر او امامان شیعی بهترین مجریان شریعت اسلامی بوده‌اند. انحطاط امت اسلامی در دوره بنی‌عباس و بنی‌امیه او را واداشته تا در ادامه حتی به مقایسه این دوره منحط با دوره پیش از اسلام یعنی دوره اکاسره نیز گریزی بزند. او روزگار پرفساد و اختلاف دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس را با دوره پیش از اسلام مقایسه می‌کند که در میان مورخان ایلخانی کم‌نظیر است. او اظهار می‌دارد:

«گویند به روزگار اکاسره از آبادانی جهان و عمارات و بلاد... و حفظ ثغرها و ضبط سفرها و کمی فساد و ظلم هیچ نبود. به خلاف [روزگار] اسلام که همه کارها خلاف راستی می‌رود، از ظهور منازعان و متقلبان. و اشتغال دولت [اکاسره] در هر عصر به جایی، و اختلاف آراء لشکرهای بیگانه در ممالک، هیچ‌کس در دولت اکاسره ندید و نشنید، از غایت عدل و انصاف و راستی و ضبط سیاست و حسن تدبیر.» (همان، ص ۱۷)

البته وصاف و جوینی نیز تا حدودی در زمانه خود و بر اساس بینش خود به علت‌شناسی انحطاط مسلمین دست زده‌اند. اما این علت‌شناسی بر اساس دیدگاه مذهب سنی ایشان صورت گرفته است و نهاد خلافت در نظرگاه ایشان مورد انتقاد واقع نشده‌است. علاوه‌براین، برخلاف کاشانی، بیشترین انتقاد این‌دو مربوط به دوره معاصرشان می‌شود. در خصوص جوینی باید گفت که علت‌شناسی وضعیتی که مسلمین پس از حمله مغول بدان دچار شدند و انتقاد از مسلمین، به لحاظ زمانی مربوط به نیمه اول قرن هفتم است. به‌هرحال، کاشانی پس از این علت‌شناسی است که شروع به نگارش تاریخ اوایل داعیان اسماعیلی می‌کند. به‌عبارتی او علت سوم انحطاط را بسط می‌دهد و شاید تاریخ اسماعیلیه (البته اسماعیلیه مبتدع نزاریه و نه فاطمیان مصر) را به عنوان نمونه‌ای از مبتدعان بررسی می‌کند. پس از اتمام این مقدمه قابل‌تأمل که غالباً سخنان و عقاید کاشانی را در خود دارد، مأخذ عمده او و رشیدالدین در پرداختن به تاریخ اسماعیلیه، تاریخ «ملاحده» جهانگشای جوینی است و لذا ساختار مفهومی، تاریخی و ادبی مشترک با آنها دارد.

نتیجه

ابوالقاسم کاشانی، تنها مورخ شیعه‌مذهب عهد مسلمانی ایلخانان، اندیشمند بزرگی است که با علوم و فنون مختلفی آشنا بوده است. در مقام مورخی صاحب‌نظر، اگرچه جایگاه تاریخی او تحت‌تأثیر ادعای وی علیه رشیدالدین فضل‌الله -مبنی بر مالکیت معنوی و نوشتاری جامع التواریخ- قرار گرفته است، جایگاه تاریخ‌نگارانه ممتازی را از آن خود دارد. بی‌تردید بینش تاریخی و روش تاریخ‌نگارانه کاشانی که در پرتو آن درباره موضوعات موردنظر، فهم نظام‌مندی ارائه کرده است نیز همانند هر مورخ دیگری تابعی از جهان‌بینی، گرایش اعتقادی و فضای گفتمانی‌ای می‌باشد که در آن می‌زیسته است.

چنان که گذشت، مقاله حاضر در دو مبحث: «مسائل مهم تاریخ اسلام» و «آسیب‌شناسی انحطاط امت اسلامی» بینش تاریخ‌نگارانه کاشانی و نسبت آن با گرایش شیعی وی را بررسی می‌کند. به نظر می‌رسد که کاشانی در تبیین موضوعات تاریخی، بسته به اینکه موضوعات موردنظر در چه دوره‌ای از تاریخ اسلام محقق شده‌اند، از مؤلفه‌های چندی اثر پذیرفته است. در هنگام تبیین تاریخ صدر اسلام و ذکر احوال خلفای نخستین و صحابه به اقتضای ضرورت زمانه، با بلندنظری و رعایت مدارا، با احترام

از بزرگان مذهب سنت یاد می‌کند. چرا که، به عنوان مورخی آگاه به زمان، ضرورت تقریب مذاهب اسلامی و همگرایی جامعه اسلامی در برابر مغولان بیگانه و نومسلمان را درک می‌کرده و لزومی به دامن‌زدن به اختلافات کلامی و فرقه‌ای نمی‌دیده است. این در حالی است که در پرتو شرایط متساهلانه پس از سقوط خلافت عباسی - به‌عنوان دشمن مغضوب مغول - و حاکمیت ایلخانان به‌دور از تعصب عقیدتی، که فضا را برای بیان تفاسیر و قرائت‌های مختلف فکری و عقیدتی هموار کرده بود، پیوسته از وجاهت عقیدتی تشیع و غصب جایگاه سیاسی شیعیان دفاع می‌کند و بنی‌امیه و بنی‌عباس را در ذیل غاصبان و احیاناً مبتدعان تاریخ اسلام به باد انتقاد می‌گیرد. در این مسیر، کاشانی با جداکردن حاکمان سنی‌مذهب جامعه اسلامی، از پیروان مذهب سنت و با عدول از جهت‌گیری و احیاناً تعصب در مقابله با ایشان، از سر عقل و مصلحت به دفاع از تشیع می‌پردازد و البته با جدا پنداشتن عصر آرمانی تاریخ تشیع - در چارچوب دوره حضرت علی(ع) و شرح مظلومیت امام حسین(ع) - و شیعیان واقعی از شیعیان غالی و مبتدعین شیعی، سعی در ارائه دفاعی منطقی می‌نماید. از این حیث، کاشانی، در پرتو فضای نوظهور پس از نابودی بنی‌عباس و مدارای حاکمان ایلخانی نسبت به مسلمانان، رویکردی متفاوت از بی‌طرفی تا جهت‌گیری را در دستور کار قرار می‌دهد و بی‌آنکه هواداران مذهب سنت را علیه خویش تحریک کند، گرایش مذهبی خود را در نوشتن تاریخ به‌کار می‌گیرد. حتی آنجا که به جرح و تبدیل گزارش‌های جوینی درباره اسماعیلیه می‌پردازد و نظرگاه خود را درباره وجاهت و حقانیت تشیع واقعی به نمایش می‌گذارد، منطقی عمل می‌کند و به بهانه دفاع از هم‌مذهبان خویش به نقد و سرکوب پیروان سنت نمی‌پردازد. هرچند با بهره‌گیری از شرایط موجود و دیدگاه حاصل از موقعیت قابل‌اعتنای تشیع در عهد مسلمانی ایلخانان، تاریخ پیشاخلافت را بررسی می‌کند، از سر دقت و رعایت انصاف بدین امر مبادرت می‌ورزد. در همین جهت است که می‌توان تلاش تاریخ‌نگارانه او را بخشی از تکاپوی فکری - فرهنگی شیعیان در راستای تقویت پایگاه سیاسی و اجتماعی تشیع قلمداد نمود.

پی‌نوشت

۱- برای اهتمام کاشانی به اسلام و شریعت اسلامی در این اثر نک: کاشانی، تاریخ‌اولجایتو، صص ۷۷-۸۱، واقعه خبر چگونگی «شهادت» بولارغوی «غازی» در وقایع سال ۷۰۷؛ همان، ص

۱۷۲، واقعه حمله سپاه ناصر سلطان مصر به مردم مسلمان شهر ملطیه در وقایع سال ۷۱۴؛ همان، صص ۲۰۹-۲۱۱ و ۲۱۶، حمایت ییسور مسلمان امیر جغتایی از مسلمانان خراسان و ایلخانان؛ و نیز برای اهتمام به تشیع نک: همان، واقعه تغییر مذهب غازان و اولجایتو در وقایع سال ۷۰۹.

منابع

قرآن کریم.

آرام، محمدباقر، *اندیشه تاریخننگاری در عصر صفوی*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶.
آیتی، عبدالمحمد، *تحریر تاریخ و صاف (تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار)*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ (قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان)*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمدمدرسی، بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب، تهران، ۱۳۸۱.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع‌الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
الشیبی، مصطفی کامل، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ترجمه علی‌رضا قراگزلو، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۷.

فوائد اولجایتو در: جعفریان، رسول، اولجایتو و تشیع امامی در ایران (به انضمام رساله فوائد اولجایتو)، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، قم، ۱۳۸۰.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *تاریخ اولجایتو*، به تصحیح مهین همبلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *زبدة‌التواریخ بخش فاطمیان و نزاریان*، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *زبدة‌التواریخ*، نسخه خطی تصویری به شماره ۵۷۱۵، موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *زبدة‌التواریخ*، نسخه خطی تصویری به شماره ۹۰۶۷، موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *عرایس‌الجواهر و نفایس‌الاطلاب*، به تصحیح ایرج افشار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۵.

ناجی، محمدرضا و دیگران، *تاریخ و تاریخ‌نگاری*، کتاب مرجع، تهران، ۱۳۸۹.

ناصرالدین منشی کرمانی، *سمط‌العلی للحضرة‌العلیاء*، به تصحیح عباس اقبال، اساطیر، تهران، ۱۳۶۲.

مقالات

خلعتبری، اللهیار، «دیدگاه؛ بررسی نظر و دیدگاه دو مورخ بزرگ دوره ایلخانان درباره اسماعیلیان»، *مسکویه*، پیش‌شماره ۵، زمستان ۱۳۸۵، صص ۷۹-۱۰۲.